

بهترین ترجمه‌ای که خوانده‌ام

بازمانده روز از دیدگاه علیرضا خان‌جان

به کوشش محبوبه اعتضاد

علیرضا خان‌جان کارشناسی ارشد و دکترای زبان‌شناسی همگانی خود را از دانشگاه اصفهان گرفته است. او مترجم رسمی قوه قضائیه است و از دیرباز با مجله مترجم همکاری دارد. از دکتر خان‌جان تاکنون بیش از پنجاه مقاله در باب نظریه ترجمه، نقد ترجمه، ترجمه ادبی، ترجمه رسانه‌ای و، در یکی دو سال اخیر، تاریخ‌نگاری سنت ترجمه ایرانی به چاپ رسیده است. دکتر خان‌جان عموماً از منظر زبان‌شناسی نقش‌گرا به ترجمه می‌نگرد و اهمیت زیادی برای تحلیل داده و به تلفیق خردگرایی و کلان‌نگری در مطالعات ترجمه قائل است. از ایشان پرسیدم «بهترین ترجمه‌ای که خوانده‌اید کدام است؟» و برایمان بنویسند آن ترجمه از چه منظری به نظرشان زیبا و ارزشمند آمده تا از یک سو درک ما از ظرایف و دقایق ترجمه ارتقا یابد و از سوی دیگر نام مترجمانی را پاس بداریم که حرمت جانِ عرق‌ریزشان اعتبار این آیین بوده است. دکتر خان‌جان چنین پاسخ دادند:

◇ پرسش دشواری است. طبعاً طی سالیان متمادی من هم مثل دیگران ترجمه‌های خوب بسیاری در ژانرهای ادبی مختلف و حتی در حوزه علوم انسانی و اجتماعی خوانده‌ام و به‌راستی انتخاب از میان آنها کار چندان راحتی برایم نیست. این است که دو معیار برای تسهیل این انتخاب در نظر گرفتم: اول اینکه ترجمه موردنظر الزاماً از زبانی انجام شده باشد که من با آن آشنا باشم یعنی انگلیسی (به این دلیل که من اساساً از کلی‌گویی در نقد و تحلیل ترجمه بیزارم و داوری ترجمه را اگر بر پایه ادله مصداقی و ارائه داده‌های واقعی استوار نباشد، به هیچ‌وجه خوش نمی‌دارم؛ پس طبعاً نمی‌توانم مثلاً ترجمه مرحوم قاضی را از دُن کیشوت ذکر کنم چون از فرانسه به فارسی برگردانده شده است)؛ دوم آنکه ترجمه‌ای را

معرفی کنم که اخیراً خوانده‌ام و جزئیات آن کم و بیش در خاطر من مانده است. بدین ترتیب، موفق شدم به انتخاب نهایی خودم، ترجمه نجف دریابندری از *رمان بازمانده روز*، برسم.^۱

کتاب *بازمانده روز* اثر کازوئو ایشی‌گورو نویسنده خوش‌نام ژاپنی است که در سال ۲۰۱۷ موفق به دریافت جایزه نوبل ادبیات شد. دریابندری این کتاب را در سال ۱۳۷۵ به فارسی برگردانده است یعنی در زمانی که قاعدتاً در اوج پختگی و تجربه حرفه‌ای خود از حیث آفرینش هنری بوده است. برای بحث درباره دشواری‌های ترجمه این کتاب به نظر من بهتر است ابتدا اشاره‌ای اجمالی به ویژگی‌های خود متن مبدأ داشته باشم. این کتاب داستانی چندلایه از چندین روایت خرد و درهم‌تنیده است که از برآیند آنها مجموعاً روایت کلانی از تاریخ بریتانیای قبل و بعد از جنگ‌های جهانی (یا در واقع، پشت صحنه آن تاریخ) در پس‌زمینه بازگو می‌شود. بنابراین، کتاب موردنظر به لحاظ تکنیکی اثری درخور توجه به حساب می‌آید. آقای استیونز پیش‌خدمت یکی از منازل اشرافی انگلستان است که سال‌های سال در خدمت یکی از اعیان پرنفوذ به نام لرد دارلینگتون بوده و با تشریفات بسیار امور منزل وی را اداره می‌کرده است. بعد از سالیان متمادی، این منزل توسط یک ارباب آمریکایی به نام آقای فارادی خریداری می‌شود که روحیه خودمانی‌تر و شادتری دارد و تقریباً بلافاصله آقای استیونز را به یک مسافرت شش‌روزه می‌فرستد. کتاب درحقیقت گزارشی از این سفر شش‌روزه است. در تمام مدت، آقای استیونز به گذشته فکر می‌کند و خواننده از طریق فلاش‌بک‌های دقیق او به آنچه در سرای دارلینگتون گذشته با نوعی واقع‌نگاری تاریخی از مقطع معینی از تاریخ معاصر بریتانیا مواجه می‌شود. خواننده ظاهراً با تصویری اغراق‌آمیز از شخصیت این پیش‌خدمت جدی روبه‌رو است که برای شغلش حرمت بسیار قائل است و آن را در اولویت نخست زندگی قرار داده است طوری که به‌خاطر آن شغل، ابراز عشق ضمنی سرخدمت‌کار خانه را بی‌پاسخ می‌گذارد و حتی وخامت اوضاع پدر در حال احتضارش برای دقایقی کوتاه هم او را از انجام وظیفه بازنمی‌دارد. در عین حال،

^۱ - جالب آنکه متعاقباً متوجه شدم بانو گلی امامی نیز در شماره قبلی مترجم اجمالاً به توفیق دریابندری در ترجمه *بازمانده روز* اشاره کرده‌اند (امامی، ۱۳۹۶: ۱۴۷) و همین‌طور آقای دکتر علی خزاعی‌فر (خزاعی‌فر، ۱۳۹۶: ۱۴) در همان مجلد و در بحث راجع به تعادل سبکی بر موفقیت دریابندری صحنه گذارده‌اند. همچنین آقای احمد پوری در گفت‌وگو با هنرآنلاین، ترجمه نجف را از *بازمانده روز* یک شاهکار ترجمه تلقی کرده‌اند و به‌صراحت اظهار داشته‌اند که آن را بر اصل اثر ترجیح می‌دهند (پوری، ۱۳۹۳).

ایشی‌گورو از قرار معلوم قصد داشته است موقعیت این پیش‌خدمت ظاهراً شیفته خدمت را به کل اعضای فرودست جامعه تسری بخشد و از همین روست که خود می‌گوید: «استیونز همه ما هستیم؛ همه ما به‌دور از مراکز تصمیم‌گیری و قدرت قرار داریم اما خود را به انجام وظیفه‌ای که به ما محول کرده‌اند راضی می‌کنیم. ممکن است در توزیع قدرت سهم نباشیم اما از اینکه این پایین به وظایفمان عمل کنیم راضی هستیم».

نظام سلسله‌مراتبی خدّم و حشَم خانه‌های اعیانی بریتانیای نیمه نخست قرن بیستم پیچیدگی بسیار دارد و دریابندری پیشاپیش در پیش‌گفتار ده- دوازده صفحه‌ای خود بر ترجمه کتاب، شمه‌ای از آن پیچیدگی را بر خواننده آشکار می‌سازد تا در جریان مطالعه کتاب بر مناسبات سمت‌هایی همچون پیش‌خدمت، سرخدمت‌کار، خدمت‌کار، نوکر، پادو و عناوینی از این دست اشراف داشته باشد. در این میان، جایگاه «پیش‌خدمت»^۲ جایگاه بخصوصی است و مترجم به‌روشنی درباره آن توضیح می‌دهد:

«در نظام اشرافی و اعیانی انگلیس، باتلر [یا پیش‌خدمت] جای خاصی دارد و چون از میان همه خدمتگاران، تنها اوست که با شخص ارباب و مهمانان او در تماس مستقیم قرار می‌گیرد، هیئت ظاهر و بر و لباس و حتی کلام و لهجه او بسیار اهمیت پیدا می‌کند؛ به این معنی که همه این‌ها باید مایه حفظ حیثیت و آبروی ارباب باشند، ولی در عین حال فاصله باتلر را با شخص ارباب نشان دهند» (دریابندری، ۱۳۷۵/۱۳۹۶: ۱۵؛ تأکید از نگارنده).

هر شهروند بریتانیایی بر تاریخ سیاسی کشورش در دوره پیش و بعد از جنگ‌های جهانی اول و دوم کم و بیش اشراف دارد. پس اگر *بازمانده روز* را (در عین برخورداری از کوشش داستانی، پیرنگ منسجم، تکنیک قصه‌گویی ممتاز، نوع شخصیت‌پردازی، بیان مطایبه‌آمیز و ...) نوعی واقعه‌نگاری تاریخی نیز قلمداد کنیم، ممکن است این پرسش اساسی پیش کشیده شود که اصولاً این کتاب در مقام «تاریخ» چه جذابیتی می‌تواند برای خواننده بریتانیایی داشته باشد؟ به‌زعم من، به‌ندرت می‌توان شاهد این اتفاق بود که تاریخ از منظر یک عنصر منفعل، بی‌اثر و حاشیه‌ای روایت شود. ما کم و بیش در همه جوامع عرفاً عادت به این داریم که تاریخ را از زاویه دید و از قلم عناصر عاملی همچون اربابان قدرت یا شخصیت‌های نزدیک به رأس هرم قدرت قرائت کنیم چراکه گفته‌اند و درست هم گفته‌اند که «تاریخ را

² butler

فاتحان می‌نویسند». به سخن دیگر، تاریخ را عموماً از یک تریبون رسمی برای ما روایت کرده‌اند خواه در محیط‌های آموزشی خواه از مجاری رسانه‌هایی که منافع صاحبان قدرت را تضمین می‌کنند. این روایت‌های رسمی معمولاً دیدگاهی ایدئولوژی‌زده دارند که طی آن، راوی وانمود به بی‌طرفی می‌کند و خود را بیرون از دایرهٔ روایت خویش قلمداد می‌نماید و حال آنکه ما به‌خوبی می‌دانیم که به‌راستی چنین نیست. جایی، نمی‌دانم کجا، نقل قولی از صادق هدایت خوانده بودم که «تاریخ را در ادبیات بیابید» و این توصیه به‌واقع در داستان ایشی گورو مصداق یافته است. *بازماندهٔ روز* به خوانندهٔ بریتانیایی و به ما خوانندگان ترجمه مجال می‌دهد تا از ذهن و زبان یک عنصر فرودست، حاشیه‌ای و بی‌اثر که به‌راستی یک مشاهده‌گر «خارجی»^۳ است (نه یک عنصر عامل، اثرگذار و کانونی) به تاریخ بنگریم. این شخصیت حاشیه‌ای، بی‌آنکه لزوماً قصد آن را داشته باشد، در حین شرح سرگذشت خویش زوایای پنهانی از آن تاریخ به‌ظاهر آشنا را در پس‌زمینه روایت می‌کند و این روایت حکایت بسیار جذابی است زیرا، چنانکه گفته شد، به کلی خلاف‌آمد عادت مألوف در قرائت تاریخ است.

دشواری کار ترجمهٔ این رمان از آنجایی سرچشمه می‌گیرد که نویسنده در پردازش و پرورش شخصیت پیش‌خدمت در وهلهٔ نخست بر ابعاد کلامی وی تکیه می‌کند و از مترجم نیز انتظار می‌رود این ویژگی برجسته را در ترجمه بازآفرینی کند که این کار با عنایت به گونهٔ زبانی مورد استفاده «استیونز» کار بسیار پرچالشی است. غایت آرزوی استیونز دست‌یابی به درجه‌ای از اعتبار و کسوت در حرفهٔ پیش‌خدمتی است که نویسنده با کلیدواژهٔ *dignity* از آن یاد می‌کند و مترجم به فراست واژه «تشخص» را در برابر آن معادل‌گزینی کرده است. در دنیای بستهٔ استیونز، پیش‌خدمت «بزرگ» و «متشخص» واجد جنبه‌های رفتاری معینی همچون وفاداری (یا درحقیقت سرسپردگی)، رازداری، مسئولیت‌پذیری، فداکاری، متانت، نزاکت، پوشش مناسب و صدا البته «تسلط بر زبان» معاشرت با اعیان و اشراف و طبقهٔ فرادست است. زبان یک پیش‌خدمت متشخص، به‌طور اعم، و استیونز، به‌طور اخص، ظاهراً نزدیک به گونهٔ زبانی بخصوصی است که افراد فرادست متعلق به اقشار متمکن و اشرافی انگلستان آن برههٔ تاریخی به‌کار می‌بسته‌اند. داستان از زاویهٔ دید اول شخص روایت می‌شود و حجم زیادی از کتاب گفته‌های این آقای راوی است که گاه از منظر «راوی-قهرمان» وارد رابطهٔ کلامی مستقیم با سایر کاراکترهای داستان می‌شود و گاه در دیدارهای

³ an outsider observer

گُرد با مقامات رسمی یا در میهمانی‌های سرای دارلینگتون از منظر «راوی- ناظر» پیرنگ داستان را با رگه‌های ملایمی از طنز به پیش می‌برد؛ طنزی که از داوری‌های او (از آن منظر نخست) یا انفعال و پذیرش‌های کورکورانه وی (از آن منظر دوم) شکل می‌گیرد.

با این توضیحات، می‌خواهم به این نتیجه برسم که چالش اصلی در ترجمه این رمان بخصوص، انتخاب زبان مناسب قهرمان و راوی داستان بوده است؛ زبانی که به‌طور توأمان بازتاب «گوش اجتماعی»^۴ یک قشر معین و «گونه زبانی فردی»^۵ آن پیش‌خدمت بخصوص باشد (و مثلاً فکری برای تکیه کلام‌های خاص او بکند). مترجم ناگزیر بوده است که نوعی مابه‌ازای فرهنگی برای آن گونه زبانی خاص در زبان فارسی پیدا کند که اتفاقاً عمده دشواری کار به همین موضوع برمی‌گردد. مسئله آن است که سِمَت شغلی «باتلر» که به‌گفته دریاوندی از جهاتی با واژه «ساقی» خودمان قرابت دارد در مناسبات اجتماعی و فرهنگی مابین «اعیان و اشراف» و «خدمه آنها» نه در جامعه کنونی و نه در جوامع سلطنتی پیشین ایران به شکلی که در انگلستان قرن نوزده و نیمه اول قرن بیستم به‌چشم می‌خورده موضوعیت نداشته است. دریاوندی می‌نویسد:

«واقعیت آن است که خود من هم پس از خواندن *بازمانده روز* در آوردن آن را به زبان فارسی آسان نمی‌دیدم. مشکل در پیدا کردن «صدا»یی بود که بتواند جانشین صدای راوی داستان بشود، و من به‌زودی به این نتیجه رسیدم که چیزی بسیار نزدیک به این صدا از لابه‌لای سفرنامه‌ها و خاطرات و مکاتبات دوره قاجار به گوش می‌رسد- و البته در آنچه از زبان ارباب‌ها و نوکرها و پیش‌خدمت‌های آن دوره در خاطره‌ها مانده است. همین که این صدا پیدا شد، روند ترجمه در عمل نه‌تنها به آسانی پیش رفت، بلکه باید بگویم که دنبال کردن آن بسیار لذت‌بخش شد» (دریاوندی، ۱۳۷۵/۱۳۹۶: ۱۸-۱۹).

قضیه البته به این «آسانی» هم که دریاوندی گفته نیست. نباید گمان باطل برد که بعد از انتخاب زبان (یا به‌قول او، «صدای مناسب راوی) باقی کار دیگر «به آسانی» آب‌خوردن از هر مترجمی ساخته است. تردیدی نیست که مترجمان بسیار دیگری هم اگر به‌جای دریاوندی بودند، احتمالاً به همین زبان کم‌وبیش معادل دوره قاجار توسل می‌جستند اما هیچ معلوم نبود که آنها نیز بتوانند آن گونه زبانی را این‌طور «یکدست» و با این حد از

^۴ social dialect (or 'sociolect')

^۵ idiolect

«ظرافت» و «وسواس» از آغاز تا به انجام کار پیش ببرند بی آنکه تفاوت‌های فاحش فرهنگی امکان ظهور یابد و احیاناً مسئله‌ساز واقع شود.

راستش را بخواهید وقتی صفحات اول ترجمه را می‌خواندم کمی توی ذوقم خورده بود و با خود می‌گفتم «این که زبان حال یک پیش‌خدمت یا یک عنصر زیردست نیست؛ این بیشتر مناسب احوال یک «ارباب» بالادست است». اما کمی که دندان روی جگر گذاشتم و با جریان داستان پیش رفتم، به تدریج متوجه شدم که این موضوع کاملاً عامدانه بوده و ترجیح سبکی خود نویسنده و اساساً بخشی از تلاش پیگیرانه وی در پردازش شخصیت راوی است. نویسنده می‌خواهد بگوید که تکلم به آن زبان رسمی و اداری خشک و کلیشه‌ای که گاه به زبان فخیم و اعیانی میل می‌کند برای راوی داستان حائز اهمیت بسیار و به زعم او یکی از راه‌های اصلی رسیدن به «تشخص» در جایگاه پیش‌خدمتی است. در واقع، نوعی ظاهرسازی زبانی یا یک‌جور عادت‌سازی عامدانه در رفتار کلامی استیونز می‌بینیم که در ترجمه نجف نیز بازتاب یافته است. استیونز تسلط بر آن گویش اجتماعی را با مهارت تمام و به حدی استادانه نشان می‌دهد که حتی در صحنه‌ای از داستان که در حین سفر بنزین تمام می‌کند و برای گذران شب به روستایی در مسیر راه پناه می‌برد، همه اهالی او را با یک لُرد واقعی اشتباه می‌گیرند.

نمونه‌ای از متن اصلی و ترجمه را از نظر می‌گذرانیم (تأکیدات از نگارنده است):

It seemed in the end there was little else to do but actually to raise the matter again with Mr Farraday. There was always the possibility, of course, that his suggestion of a fortnight ago may have been a whim of the moment, and he would no longer be approving of the idea. But from my observation of Mr. Farraday over these months, he is not one of those **gentlemen** prone to that most irritating of traits in an employer - inconsistency. There was no reason to believe he would not be as enthusiastic as before about my proposed motoring trip - indeed, that he would not repeat his **most kind** offer to 'foot the bill for the gas'. Nevertheless, I considered most carefully what might be the most opportune occasion to bring the matter up with him; for although I would not for one moment, as I say, suspect Mr. Farraday of inconsistency, it nevertheless made sense not to broach the topic when he was preoccupied or distracted. A refusal in such circumstances may well not reflect my employer's true feelings on the matter, but once having sustained

such a dismissal, I could not easily bring it up again. It was clear, then, that I had to choose my moment wisely (p. 10).

بالاخره این‌طور به‌نظر رسید که تنها کاری که باید کرد این است که مسأله را مجدداً خدمت آقای فارادی عنوان کنم. البته همیشه امکان داشت که معلوم شود پیش‌نهاد دو هفته پیش ایشان نوعی هوس آنی بیش نبوده است و ایشان دیگر آن خیال را تعقیب نفرمایند. ولی از آنچه در خلال چندماه گذشته از مشاهده رفتار ایشان دستگیرم شده، ایشان از زمره آن آقایانی نیستند که آن خصلت بسیار مذموم بعضی از اربابان - یعنی تلون رأی - را از خود نشان دهند. دلیلی نداشت که تصور کنم ایشان کمتر از سابق به سفر بنده اظهار علاقه خواهند کرد - یا حتی آن پیش‌نهاد سخاوتمندانه خودشان را که فرمودند «خرج بنزینش هم با من» تکرار نفرمایند. مع‌هذا با تمام حواس مترصد مساعدترین لحظه برای عنوان کردن مسأله بودم؛ از جهت این که هرچند حتی لحظه‌ای تصور تلون رأی آقای فارادی را به دل خودم راه نمی‌دادم، باز همان‌طور که عرض شد صلاح را در این می‌دیدم که مطلب را وقتی پیش بکشم که خاطر ایشان مشغول یا منصرف به مسأله دیگری نباشد. رد تقاضا در یک همچو موقعیتی ممکن است حاکی از خیالات حقیقی ارباب نباشد، ولی وقتی کلمه رد بر زبان ایشان جاری شد دیگر به آسانی نمی‌توانم مسأله را از سر نو عنوان کنم. پس روشن بود که باید در انتخاب لحظه مساعد نهایت فطانت را به کار برم (ایشی گورو، ۱۳۹۶/۱۹۸۹: ۳۹-۳۸).

بگذارید بار دیگر تکرار کنم که شخصیت استیونز در ادوار تاریخی ایران، مابه‌ازای فرهنگی دقیقی نداشته است. معنای این حرف آن است که در فرآیند «بافت‌آفرینی مجدد»^۶ که ملازم ترجمه، بخصوص ترجمه ادبی، است مترجم همواره ناگزیر از توسل به درجاتی از «تقریب»^۷ است؛ مترجم به‌تناوب در بده - بستان‌های فرهنگی بین دو نظام مبدأ و مقصد آمد و شد می‌کند تا در نهایت آنچه را در نظام مبدأ روی داده به تناسب بافتار زبانی - فرهنگی مقصد بازآفرینی کند به گونه‌ای که محصول نهایی کار دست کم سه معیار «خوانش‌پذیری»^۸ (یا «قابلیت‌فهم»^۹)، «مقبولیت»^{۱۰} و «طبیعی‌بودن»^{۱۱} را در نظام مقصد برآورده سازد. بدیهی است که زبان نوکرمانه‌آبانه عهد قاجار ماهیتاً با زبان یک باتلر شاغل در خانه‌های اعیانی

⁶ re-contextualization

⁷ approximation

⁸ readability

⁹ intelligibility

¹⁰ acceptability

¹¹ naturalness

انگلستان قرون نوزده و بیست تفاوت چشمگیر دارد و مترجم ناگزیر بوده از طریقه «تقریب» آن زبان متفاوت را به تناسب انتظار خواننده فارسی‌زبان به موقعیت‌های داستانی موردنظر نزدیک کند. به نظر من، زبان عناصر فرودست در دربار قاجار عموماً توأم با چاپلوسی و تملقی اغراق‌آمیز است که به اطناب گرایش دارد و تصنع در آن موج می‌زند؛ طرفه آنکه پادشاه یا صدراعظم یا هر مقام بالادستی از این دست مثل روز برایش روشن بوده است که فلان عنصر زیردست از صمیم دل آن حرف‌ها را نمی‌زند بلکه از در چاپلوسی درآمده است. در مقابل، رابطه کلامی و مناسبات اجتماعی و روابط قدرت مابین پیش‌خدمت و لُرد بریتانیایی توأم با نوعی صمیمیت دوجانبه و ملازم سرسپردگی و وفاداری چشم و گوش بسته و کورکورانه عنصر فرودست است که برای ما خوانندگان ایرانی چندان مأنوس و مألوف نیست. پس، دریابندری بایستی آن چاپلوسی ذاتی را به زبان راوی می‌افزوده و انصافاً در این کار موفق بوده است. چنانکه در نمونه بالا می‌بینید، بیان رسمی و توأم با احترام و نزاکت در زبان انگلیسی صرفاً نمود «واژگانی» دارد درحالی که در زبان فارسی این نوع بیان از هردو سطح «واژگان» و «دستور» مایه می‌گیرد.

بگذارید عملکرد دریابندری را در برگردان گفتار فوق از نزدیک بررسی کنیم. مقایسه کلی پاره کلام‌های مبدأ و مقصد در یک نگاه کوتاه مبین آن است که ترجمه فارسی لحنی به مراتب محترمانه‌تر، قدرشناسانه‌تر و حتی چاپلوسانه‌تر را دنبال کرده است. پاره کلام انگلیسی بیانی صرفاً رسمی دارد و تنها در یکی دو مورد واژه‌هایش از حالت خنثی خارج و به احترام و قدرشناسی نسبی نزدیک می‌شوند گوآنکه این بیان رسمی نیز هرگز از دایره نزاکت خارج نمی‌شود. این همان وجه تمایزی است که از آن سخن گفتم: زبان نوکرمانه‌آبانه عهد قاجار توأم با اغراق و تملق صوری یا شکلی است درحالی که زبان یک پیش‌خدمت در بریتانیای مثلاً عهد ویکتوریا از نظر صوری رسمی و بانزاکت است و از حیث محتوا نوعی صمیمت و صداقت ذاتی در آن به چشم می‌خورد. چنانکه می‌بینید، در پاره کلام انگلیسی آن یکی دو انتخاب دال بر احترام و قدرشناسی گزینش‌های صرفاً واژگانی هستند: gentlemen یا most kind. اما در متن فارسی عنصر اغراق در ادای احترام و تملق ولو در غیاب بالادست، هم در واژگانی بروز می‌کند که دال بر اظهار فرودستی و «خودکم‌بینی» است از قبیل «بنده»، «خدمت (کسی) عنوان کردن» یا «عرض کردن» و هم در واژگانی که حاکی از «بزرگ‌بینی» و «بزرگ‌داشت» عنصر فرادست است همچون کاربرد افعال «فرمودن»، «تعقیب فرمودن»، «تکرار فرمودن»، «خاطر (کسی) مشغول (چیزی) بودن»، کاربرد ضمائر

محترمانه «ایشان» و «خودشان» یا مثلاً کاربرد عنوان «ارباب» که درمقایسه با employer به مراتب محترمانه‌تر است؛ ضمن اینکه گزینش‌های دستوری مترجم نیز در چند مورد حکایت از همان عنصر اغراق داشته‌اند مثل صرف افعال راجع به ارباب در شمار جمع مثلاً در «اظهار علاقه خواهند کرد»، «نیستند» یا «تکرار نفرمایند» آن هم در رجوع به فاعل سوم شخص مفرد. شاید بتوان گفت بخشی از این اغراق کلامی ناشی از تفاوت ذاتی راهبردهای ادب^{۱۲} در دو زبان فارسی و انگلیسی است. در زبان فارسی همچون زبان فرانسه «اصل تمایز ضمائر تو/شما در بیان ادب»^{۱۳} حاکم است که هم در انتخاب ضمیر و هم در صرف شمار متناسب با آن منعکس می‌شود^{۱۴} درحالی که زبان انگلیسی فاقد چنین تمایزی است و ناگزیر تنها به واژگان توسل می‌جوید.

با این حال، احساس ناخودآگاه من این است که دریابندری در حین ترجمه این کتاب تا حد زیادی با قهرمان داستان هم‌ذات‌پنداری کرده و خود را در ذهن و زبان او جای‌گیر نموده است. به همین دلیل است که آن اغراق خودخواسته با یکدستی تمام در کلام راوی جاری و ساری است. چندی پیش مطلبی می‌خواندم در مورد اینکه همین‌گویی در حین نوشتن پیرمرد و دریا چندین بار به شدت بیمار شد و هر بار پزشکی که بر بالین او حاضر می‌شد با تعجب فراوان تشخیص می‌داد که او «دریازده» شده است. باورش برای ما دشوار است اما در آن ماه‌های متمادی، همین‌گویی نمی‌توانسته است حتی لحظه‌ای خود را از فکر و خیال قهرمان داستان فارغ کند؛ او با قهرمان خود یکه و یگانه می‌شده و خویشتن خویش را به کلی از یاد می‌برده است. به نظر من، دریابندری هم در پرورش زبان اغراق‌آمیز آن پیش‌خدمت بریتانیایی یک چنین حالتی را کم و بیش تجربه کرده و در نقل داستان از زبان او از خودبی‌خود می‌شده است. وی در این کار به حدی از توفیق رسیده است که اگر ایشی‌گورو قرار بود آن داستان را در بافت زبانی- فرهنگی فارسی بنویسد، به‌نظرم چنین متنی از آب درمی‌آورد.

وقتی پاسخ به پرسش موردنظر در این نوشتار را شروع کردم، مایل نبودم وارد مسائل علمی زبان‌شناختی بشوم ولی ظاهراً زبان دیگری جز زبان‌شناسی نمی‌دانم و مرا از آن‌ها گزیر

¹² politeness strategies

¹³ T/V Distinction

¹⁴ - برای توضیحات بیشتر، رجوع کنید به کارگاه ترجمه اینجانب در شماره ۵۷ فصلنامه مترجم با عنوان «رعایت درجه ادب در برگردان شخص و شمار» (خان‌جان، ۱۳۹۴: ۱۳۵-۱۲۹).

نیست. این است که می‌خواهم در اینجا اشاره کنم به اینکه وقتی من تحلیل‌گر از منظر «زبان‌شناسی» اجتماعی ادعا می‌کنم که فلان مترجم در برگردان بهمان داستان «زبان» را با موفقیت از کار درآورده، منظورم از زبان «تنوع و گوناگونی زبانی»^{۱۵} است یعنی مجموعه گونه‌های کاربردی زبان که هر گویشوری به درجات بر آنها اشراف دارد و بنا به اقتضاء از آنها استفاده می‌کند از قبیل «سیاق»^{۱۶} (یعنی گوناگونی زبان براساس بافت موقعیتی)، «لحن»^{۱۷} (مثلاً لحن عصبانی، لحن پرعظوفت، لحن توأم با تعجب و ...)، «گویش جغرافیایی»، «گویش اجتماعی»، «گویش فردی»، «گویش شغلی»^{۱۸}، «گونه سنی»، «گونه جنسی» و نظایر آنها. به نظر می‌رسد در یابندری نه تنها گویش اجتماعی (و فردی) استیونز را در مقام راوی با موفقیتی مثال‌زدنی بازآفرینی کرده بلکه در معادل‌سازی همه این گونه‌های کاربردی ثانویه نیز موفق عمل کرده است. مثلاً در داده بالا، وقتی راوی از قول ارباب آمریکایی جدید از دایره رسمیت خارج می‌شود و ایشی‌گورو اصطلاح عامیانه و غیررسمی او را عیناً در علامت نقل‌قول مستقیم از کلام راوی جدا می‌کند ('foot the bill for the gas')، مترجم نیز به تناسب از میزان رسمیت می‌کاهد و برگردان آن اصطلاح را با علامت گیومه از بیان رسمی راوی متمایز می‌سازد: «خرج بنزینش هم با من».

در بازسازی «سیاق» سخن هم که حائز اهمیت فوق‌العاده‌ای است، عملکرد در یابندری قرین با توفیق بوده است. استیونز در مواجهه با زیردستان خود، در گفت‌وگو با پدر سالخورده‌اش، در مواجهه با مقامات بالادست و در موقعیت‌های گوناگون دیگر به تناسب و به اقتضای بافت سخن می‌گوید و این گوناگونی‌ها جملگی مورد عنایت مترجم قرار گرفته‌اند. شاید البته برخی بر این باور باشند که مترجم می‌توانست در برگردان دیالوگ‌ها، محاوره‌نویسی را با درجاتی از شکسته‌نویسی تلفیق کند اما این راهبرد به‌طور قطع و یقین در برگردان این اثر بخصوص، پسند مترجم نبوده است. او به راحتی می‌توانست به شکسته‌نویسی روی آورد همچنان‌که در پیرمرد و دریا کم و بیش چنین کرده است اما فضای رسمی، اداری‌مآبانه و تشریفاتی حاکم بر سرای دارلینگتون و بر کل کتاب او را از این انتخاب به‌دور داشته است.

¹⁵ language variety

¹⁶ register

¹⁷ tone

¹⁸ jargon

اگر بخواهم وجه امتیاز ترجمه *بازمانده* روز را نسبت به بیشتر ترجمه‌های ادبی روزگار حاضر بازگو کنم، به این تک‌جمله اکتفا خواهم کرد که «ترجمه نجف نه تنها به مرض واگیردار اغلب ترجمه‌های زمانه ما که همانا «ختشی‌سازی تنوع زبانی»^{۱۹} است گرفتار نیامده، بلکه برعکس از نظر رعایت «گونگونگی زبانی» اثری کم‌نظیر بلکه بی‌بدیل بوده است.» این ویژگی ممتاز در تلفیق با معادل‌یابی‌ها و معادل‌سازی‌های هوشمندانه، کاربرد متناسب صافی فرهنگی و گرایش به ترجمه اصطلاحی^{۲۰} برگردان فارسی *بازمانده* روز را در زمره شاهکارهای ترجمه قرار می‌دهد و از همین روست که با گذشت بیش از بیست سال (تا آنجا که می‌دانم) هیچ مترجم دیگری به صرافت ترجمه مجدد این کتاب نیفتاده است. در پایان، فراز دیگری از کتاب را که مبین توفیق دریابندری در برگردان دیالوگ‌ها و دربرگیرنده نمونه‌هایی از چرخش «سیاق» و «لحن» بوده است نقل می‌کنم و داوری بیشتر را به خواننده اهل می‌سپارم:

As I remember it was one morning a little while after my father and Miss Kenton had joined the staff, I had been in my pantry, sitting at the table going through my paperwork when I heard a knock on my door. I recall I was a little taken aback when Miss Kenton opened the door and entered before I had bidden her to do so. She came in holding a large vase of flowers and said with a smile:

"Mr Stevens, I thought these would brighten your parlour a little."

"I beg your pardon, Miss Kenton?"

"It seemed such a pity your room should be so dark and cold, Mr Stevens, when it's such bright sunshine outside. I thought these would enliven things a little."

"That's very kind of you, Miss Kenton."

"It's a shame more sun doesn't get in here.

The walls are even a little damp, are they not, Mr Stevens?"

I turned back to my accounts, saying: "Merely condensation, I believe, Miss Kenton."

¹⁹ language variety neutralization

²⁰ idiomatic translation

She put her vase down on the table in front of me, then glancing around my pantry again said:

"If you wish, Mr Stevens, I might bring in some more cuttings for you."

"Miss Kenton, I appreciate your kindness. But this is not a room of entertainment. I am happy to have distractions kept to a minimum."

"But surely, Mr Stevens, there is no need to keep your room so stark and bereft of colour."

"It has served me perfectly well thus far as it is, Miss Kenton, though I appreciate your thoughts. In fact, since you are here, there was a certain matter I wished to raise with you."

"Oh, really, Mr Stevens."

"Yes, Miss Kenton, just a small matter. I happened to be walking past the kitchen yesterday when I heard you calling to someone named William."

"Is that so, Mr Stevens?"

"Indeed, Miss Kenton. I did hear you call several times for 'William'. May I ask who it was you were addressing by that name?"

"Why, Mr Stevens, I should think I was addressing your father. There are no other Williams in this house, I take it."

"It's an easy enough error to have made," I said with a small smile. "May I ask you in future, Miss Kenton, to address my father as 'Mr Stevens'? If you are referring to him to a third party, then you may wish to call him 'Mr Stevens senior' to distinguish him from myself. I'm most grateful, Miss Kenton."

به خاطر دارم یک روز صبح، کمی بعد از آن که پدرم و میس کنتن به جمع خدمه پیوسته بودند، بنده در محل کارم پشت میز نشسته بودم و به اوراق کارم رسیدگی می کردم که دیدم یک نفر در می زند. به خاطر دارم که وقتی میس کنتن در را باز کرد و پیش از آن که بنده از ایشان خواسته باشم وارد شد کمی جا خوردم. ایشان با یک گلدان بزرگ پر از گل آمد و با لبخند گفت:

«آقای استیونز، گفتم شاید این گل ها اتاق شما را یک کمی روشن کنند.»

«چی فرمودید، میس کنتن؟»

«آقای استیونز، به نظرم خیلی حیف می آمد که اتاق شما این قدر تاریک و سرد باشد، آن هم

وقتی که بیرون آفتاب به این خوبی هست. گفتم این ها یک کمی اینجا را زنده می کنند.»

«شما خیلی لطف دارید، میس کنتن.»
«خیلی بد است که اینجا آفتابگیر نیست. دیوارها یک کمی رطوبت هم دارند؛ این طور نیست، آقای استیونز؟»
بنده به صورت حساب‌های خودم برگشتم و گفتم: «خیال می‌کنم از بخار هواست، میس کنتن.»
ایشان آن گلدانش را روی میز جلو بنده گذاشت و باز نگاهی به اطراف محل کارم انداخت و گفت: «آقای استیونز، اگر مایل باشید باز هم می‌توانم از این گل‌ها برای تان بیارم.»
«میس کنتن، از اظهار لطف شما تشکر می‌کنم. ولی اینجا محل تفریح نیست. من ترجیح می‌دهم اسباب انصراف خاطر را به حداقل برسانم.»
ولی آقای استیونز، مسلماً لازم نیست اتاق تان این جور لخت و بی‌رنگ‌ورو باشد.»
«میس کنتن، اتاق من تا به حال به همین صورت خیلی هم به دردم خورده، هرچند از اظهار لطف شما متشکرم. حالا که اینجا تشریف آوردید، می‌خواستم یک مطلبی را با شما در میان بگذارم.»
«اوه، واقعاً، آقای استیونز.»
«بله، میس کنتن. شنیدم چندبار "ویلیام" را صدا کردید. ممکن است پیرسم منظورتان از این اسم کی بود؟»
«واضح است، آقای استیونز، لابد پدر شما را صدا می‌کردم. توی این خانه گویا ویلیام دیگری نداریم.»
بنده با لبخند مختصری گفتم: «اشتباه ساده‌ای ست. میس کنتن، ممکن است از شما خواهش کنم که در آینده پدر مرا "آقای استیونز" خطاب کنید؟ اگر در خطاب به شخص ثالثی بخواهید از ایشان اسم ببرید، بگویید "آقای استیونز بزرگ" که با من اشتباه نشود. خیلی از شما متشکرم، میس کنتن» (ایشی گورو، ۱۳۹۶/۱۹۸۹: ۹۳-۹۲).

کتابنامه

امامی، گلی (۱۳۹۶) «بهترین ترجمه‌ای که خوانده‌ام» (به کوشش محبوبه اعتضاد)، فصلنامه مترجم، سال ۲۶، شماره ۶۳: ۱۵۰-۱۴۵.

ایشی گورو، کازئو (۱۹۸۹/۱۳۹۶). *بازمانده روز*، ترجمه نجف دریابندری. چاپ هشتم. تهران: کارنامه. پوری، احمد (۱۳۹۳) «ترجمه "بازمانده روز" دریابندری یک شاهکار است»، گفتگو با هنرآنلاین. خان‌جان، علیرضا (۱۳۹۴) «رعایت درجه ادب در برگردان شخص و شمار»، فصلنامه مترجم، سال ۲۴، شماره ۵۷: ۱۳۵-۱۲۹.

خزاعی‌فر، علی (۱۳۹۶) «سبک نویسنده و سبک مترجم»، فصلنامه مترجم، سال ۲۶، شماره ۶۳: ۱۷-۳. دریابندری، نجف (۱۳۷۵/۱۳۹۶) «پیش‌گفتار» در کازئو ایشی گورو (۱۹۸۹) *بازمانده روز*، ترجمه نجف دریابندری. چاپ هشتم. تهران: کارنامه: ۲۲-۱۱.
